

نویسنده هنس فورلیند (Hans Vorländer) برگردان از آلمانی بفارسی دری اسد الله الم

دموکراسی باستان و دموکراسی مدرن

دموکراسی آنتی به نام دموکراسی کلاسیک مشهور است و دموکراسی های مدرن امروز با علاقمندی با معیار های آن به سنجش گرفته می شوند، اما همیشه چنین نبوده است. در عصر انقلاب آمریکا و فرانسه بازیگران اصلی (Protagonist) دموکراسی بیشتر به نظام روم استناد می کردند تا به آتن. آنها نامهای قانونگذاران و یا سفیران روم را به عاریت می گرفتند تا به این قسم خود را به جایگاه سنتگزاران باستان که یک مجمع سیاسی را تاسیس می کردند، قرار دهند. آتن دیر زمانی حتی به عنوان یک دولت هم الگو نبود، بلکه طوری که یعقوب بوکهارد (Jacob Burckhardt) در "تاریخ فرهنگی آتن" آن را فورمولبندی می کند، آتن یک "قدرت فرهنگی درجه یک به حیث منبع فکری" بود. آتنی ها هیچ گونه تیوری برای دموکراسی بسط و توسعه نداده اند که انقلابیون در عصر جدید بر پایه آن کار شان را آغاز کرده بتوانند. برعکس فیلسوفان سیاسی یونان بیشتر منتقدین دموکراسی بودند و تأثیرات این میراث در اوایل بسیار قوی بود. از همین خاطر جای تعجب نیست، آنهایی که تفکر دموکراسی مدرن را بسط و توسعه دادند، به آتن بیشتر با دید انتقادی می نگرند و به این شکل بر مزیت دموکراسی خود تأکید بیشتر میکنند. قبل از همه رادیکال بودن، مشارکت مستقیم بلاواسطه شهروندان در پروسه تصمیم گیری، شکل اداره کردن دفاتر و شکل حوزه قضایی، برای بسیاری دلایلی بودند که دموکراسی مدرن را به شکلی دیگری یعنی میانه رو تر، با تقسیم قدرت بیشتر و با حضور نماینده های بیشتر، بیاریند. تنها ژان ژاک روسو در نوبته با نفوذش "قرار دادهای اجتماعی" در 1762 مدل دموکراسی آنتی را یکبار زنده نمود و به کمک آن تیوری ها، حاکمیت مردم را فورمولبندی کرد. اما نویسندگان دیگری انتقال دموکراسی باستان را در شرایط روابط مدرن به ستیزه کشانیدند. دسته دیگر در سلطه بدون حصار مردم نیز از نظر اصول یک نوع استبداد اکثریت را دیده و آنرا تهدیدی برای آزادی تلقی می کردند. به نظر آنها دموکراسی می تواند به استبداد تبدیل شود و از همین سبب یک دموکراسی زمانی میتواند با ثبات و قابل درک باشد که شکل دموکراسی مستقیم و میانه رو را بخود بگیرد. از اینرو بسیاری ها مانند الیکسیس توکویل (Alexis de Tocqueville) و یا جان استوارد میل (John Stuart Mill) جذابیت الگوی آنتی را برای دموکراسی مدرن مورد تأیید قرار نداده و از آن کاملاً اجتناب می کنند. به طور مثال جان استوارت میل در اثرش به نام (Considerations on Representative Government) می نویسد که در یونان باستان «سطح فکری حد اوسط شهروندان آتن به علت ممارست در دادگاه و مجمع عمومی نسبت به هر جامعه دیگر در یونان و نیز نسبت به عصر جدید بلند» بود. از این که شهروند آتن دعوت به مشارکت سیاسی می شد، او می توانست که به قول توکویل در عملی کردن فعالیتهای سیاسی اش به قضایا و به نقطه نظرات دیگران نیز برخورد کند و آنها را در عمل پیاده کنند و «همیشه پرنسیپ ها و قواعد کلی و اساسی را بکار بندد که از تفکر رفاه برای عامه نشأت می کند». از مشارکت گسترده سیاسی در آتن معلوم می شد که آنها نه تنها قدرت داوری را آموخته بودند، بلکه تصمیم گیری در تعاملات روزمره سیاسی با در نظر گرفتن توازن علایق مختلف و روند تبلور افکار نیز برای شان آسان بود. درست همین رابطه مشارکت و آموزش ذهنیت شهروندی و استعداد داد و ستد سیاسی را الکساندر توکویل در سالهای 1830 در تحلیل و تجزیه اش از دموکراسی عامه (Massendemokratie) قبل از همه در سطح منطقوی و محلی نشان داد. هم بر اساس نتیجه گیری الکساندر توکویل و هم بر اساس نتیجه گیری جان استوارت میل، سهم گیری سیاسی برای ارتقاء سطح قدرت قضاوت (Urteilkraft) و بلند بردن ذهنیت شهروندی عامه، تعیین کننده است. اما هم توکویل و هم جان استوارت میل و نیز سایر متفکرین سده 19 و 20 کاملاً هم عقیده بودند که مدل دموکراسی همایشی (Versammlungdemokratie) آتنی خیلی کم و یا تقریباً هیچ در

روابط مدرن دولتهای بزرگ یکدست ملی و جامعه تجاری- صنعتی قابل انتقال است. قبل از همه آنهایی که مانند توکویل و جان استوارت میل از طرح دموکراسی لیبرال و میانه رو پیروی می کردند، تاکید شان بر این بود که تفاوت تعیین کننده ای در مورد فهم و درک از مفهوم آزادی وجود دارد.

این بنیامین کنستانت (Benjamin Constant) بود که در 1819 در سخنرانی مشهورش در جلوی (Athenee Royal) ریشه نزاع سده 17 که بعد نزاع کلاسیک های آلمانی بر سر تقدم شکل زندگی و شکل فرهنگ باستانی و مدرن بود، برای یک جامعه دانا در پاریس دوباره زنده کرد و آنرا در ساحه رقابت مدل نظام سیاسی گسترش داد. در این سخنرانی که عنوان آن «در باره آزادی متقدمین در مقایسه با امروزی ها» بود، او دو مفهوم مختلف از واژه آزادی را از هم متمایز نمود. یکی از این مفاهیم، مفهوم لیبرال و مدرن بود. وجه تمایز این دو در آن است که در مفهوم آزادی مدرن، استقلال شخصی هر فرد و تضمین حقوق منحصر به فرد در الویت قرار دارد. اما در مفهوم آزادی باستانی طوری که کنستانت استدلال می کند، اشتراک فعال همه در تصمیم سیاسی را، هدف قرار داده است. مفهوم آزادی باستانی مشارکت سیاسی را به یک وظیفه تبدیل نموده و به این شکل فرد را مجبور به فداکاری های بزرگ در برابر جمع می کند. هر چند کنستانت تصدیق مینماید که آتن برای شهروندانش به مراتب آزادی بیشتری از اسپارتا و یا روم عطا کرده بود، اما او درخواست آزادی به شکل مدرن آن را چنین تعریف می کند که «در آن صلح آمیز استقلال فردی» نهفته باشد. در عصر جدید این تصور که هر فرد در حاکمیت سهم کامل دارد، فقط کرکتر یک افسانه را بخود میگیرد. در عصر باستان اراده هر فرد تأثیرات واقعی (رئال) از خود بجا می گذاشت، اما در عصر مدرن اینکار کاملاً غیر واقعی می باشد. کنستانت از آن این نتیجه را می گیرد که امروزی ها «بسیار زیاد و به مراتب بیشتر از قدما عدم وابستگی شخصی را دوست دارند، زیرا اگر قدما این عدم وابستگی را فدای حقوق سیاسی می کردند، آنها از چیزی کمی منصرف می شدند تا چیز بیشتری را بدست آورند، در حالیکه اگر ما امروز این قربانی را بدهیم بجای آن چیز کمتری را بدست می آوریم.» در سده 20 این تفاوت بین آزادی باستانی و مدرن نیز به عنوان یک مغایرت بنیادی میان اجبار سیاسی و آزادی فردی فهمیده میشود: از یک طرف اجبار برای مشارکت سیاسی و پیروی فرد از حاکمیت جمع بخاطر رفأ عامه؛ از طرف دیگر به حصار کشیدن فضای آزادی و استقلال شخصی و بدانوسیله حفاظت از استبداد دولتی و ستم اجتماعی. اگر دموکراسی مدرن می خواهد که با آزادی شهروندانش در تفاهم باشد، باید به این خاطر حفظ حقوق اساسی و حقوق بشر را قبول و تضمین کند. اگر دموکراسی این کار را نکند، چنانکه تجارب دیکتاتورهای سده بیستم نشان می دهد، خطر آن می رود که دموکراسی تسلیم استبداد شود.

مشاجرات در مورد دموکراسی باستان و مدرن را به هیچ وجه نباید فقط به حیث یک بحث تاریخی در مورد مزایای دموکراسی باستان و یا مدلهای نظام های سیاسی مدرن تقلیل داد. فراتر از آن در این مدلهای طوری که تجارب سده بیستم نیز روشن می سازد معضلات ساختاری اساسی هر گونه نظام دموکراتیک منعکس می گردد، خواه این دیموکراسی ها بر اساس الگوی باستانی آن و خواه بر اساس طرز تفکر معاصر ایجاد شده باشد. در این محدوده دموکراسی های باستان و معاصر فراسوی روابط پیوستگی های ویژه تاریخی شان، دارایی یک سلسله معضلات و تنشهای مشترک می باشند: رابطه آزادی و مساوات، مشارکت و ممانعت، تصمیم اکثریت و حفاظت اقلیتها، آزمایش استبدادی و تائید دموکراتیک. ممکن است نهادها، ساختارها و مکانیسمهای که به وسیله آن تنشها حل میشوند و یا به گونه مؤثر از ضررهای آن جلوگیری میگردند و هم چنان اصطلاحاتی که بوسیله آن این معضلات اصلاً قابل درک و شناسایی شده و یا خنثی میگردند، با هم فرق داشته باشند، اما مقایسه خصومت آمیز دموکراسی همایشی در اینجا و دموکراسی نمایندگی مدرن در آنجا خیلی ساده است. نظری دومی که به دموکراسی باستان یا دموکراسی کلاسیک، با ساختارهای آن، با فواید اجتماعی- فرهنگی آن، با پیش شرطها و با مرزهای آن، یک تصویر جداگانه ای از تفاوتها و مشترکات آن بدست می دهد، آنست که دموکراسی توده ای آتن یک دموکراسی همایشی بود که در آن همه شهروندان حق سخنرانی داشتند. تصمیم توسط اکثریت گرفته می شد. چیزی که پیرکلیم در سخنرانی تمجیدی اش آنرا اینطور می گوید و بوسیله تکویدیس به دست ما قرار گرفته است: «دموکراسی به معنی حاکمیت اکثریت». اقلیت مغلوب، مسؤولیت داشتند تا از تصمیم اکثریت پیروی نموده و در اجرای آن صادق و وفادار باشند. اما

بر خلاف آن تصاویر مجمع عمومی طوری که قبلاً ذکر شد می توانست که توسط دادگاه مردم به وسیله یک روند ویژه، بی اعتبار اعلام شود. اما این شیوه عمل روند «انتزاعی» و «مشخص» نورمها، طوری که در قوانین اساسی معاصر مروج است و تطابق آن با قانون اساسی بازنگری می شود، نبوده است. این تنها بگونه ای یک شکایتی بود علیه کسانی که در مجمع عمومی رأی را به نفع خود می چرخاندند. به وسیله این امکان یعنی تفتیش مجدد تصویب مجمع عمومی توسط دادگاه مردم مسؤلیت سخنرانان در مجمع عمومی زیادتیر می شد. این در حقیقت وسیله ای بود تا بتوان از خود در مقابل عوام فریبان دفاع نمود.

دموکراسی همایشی توده ای آنتی نه دموکراسی پارلمانی بود و نه هم دموکراسی احزاب به شکلی که امروز در دموکراسی های معاصر در عمل پیاده میشود. مسئله مرکزی این بود که تصمیم باید بر اساس مشورت اتخاذ می شدند. دموکراسی مشورتی به هیچ وجه کشف سده بیست و یکم نمی باشد گرچه زنده نمودن دوباره این واژه در عصر تیوری های دموکراسی ممکن موجب چنین سوء تفاهمی شود. اما واقعیت این است که دموکراسی مشورتی از جمله بدیهیات و یگانه شکل کارکرد دموکراسی آنتی بوده است. در مباحثات مجمع عمومی سخنرانان در جلو مردم می ایستادند، مردم در نیم دایره می نشست و یا ایستاده بود. قاعده و دستور کار آنها فرق زیادی از یک تئاتر نداشت و در مباحثات قبل از همه هنر معتقد نمودن و هنر سخنوری مهمترین اسلحه سخنوران رهبر بود. زمامداران بسیار خوب و با صلاحیت آتن یا نظامیان (استراتژیستها) بودند و یا در زمان دموستین غالباً سخنوران بودند. توکودیدیس گزارش می دهد که پیرکلیس به هنر سخنوری (ریتوریک) و متقاعد کردن آن چنان به شکل عالی آن حاکم بود که به حیث سخنور و پیشنهاد دهنده، نبض مجمع عمومی را چنان در دست داشت که آتن در آن سال هر چند به نام، یک دموکراسی بود اما در حقیقت حاکمیت در دست مرد اول آتن پیرکلیس قرار داشت.

دموکراسی همایشی بر اساس پرنسپ مشورت و تصمیم با وجود حق مساوی در مشارکت و سخنرانی که باعث کشمکش بین رهبری و توده ها یعنی بین نخبگان سیاسی و مجموع شهروندان می شد، یک مشکلی داشت که تفکرات سیاسی و تیوری دموکراسی را از آغاز تا امروز همیشه بخود مشغول می کند. قبل از همه در سده 20 تا حدودی از روی تحلیل کارکرد واقع بینانه و تا حدودی از روی نتایج تعمق ارزشی نورماتیوی، اندیشه و تصور دموکراسی نخبگان بسط و توسعه داده شده است. شومپیتر به گونه مثال مسئله قاطع و اساسی دموکراسی را در کثرت نخبگان و امکان انتخاب برای شهروندان از بین آنها می داند. بعضی ها بلمقابل گرایش بطرف اولیگارشلی را در دموکراسی های عامه امر غیر قابل گریز ارزیابی میکنند. گروهی نخبه سازی را مغایر با پرنسپ مشارکت فراگیر دموکراسی می داند و بعضی از آن استقبال می نمایند. ژان ژاک روسو نیز در سده 18 در این مورد اشاره می کند که بین حکومت کنندگان و حکومت شوندهگان در دموکراسی نمی تواند فرقی وجود داشته باشد، زیرا آنها با هم یکی اند. روسو در حقیقت به این وسیله دوباره همان مطلبی را ارایه میکند که ارسطو آنرا به عنوان مشخصه دموکراسی ذکر کرده بود، یعنی «همه بالای یکی و یکی به نوبه بالای همه حکومت می کند». اما آتن در عمل تصویر دیگری را به نمایش می گذاشت. سخنوران و نظامیان رهبران سیاسی بودند، آنها ابتکارات سیاسی را در دست داشتند، مسیر را مشخص می کردند و مجمع عمومی را به دنبال خود می کشاندند. در سده 4 ق م نیز تا حدودی حرفه ای بودن یعنی محدود شدن حوزه سیاستمداران بر اساس منشأ و موقعیت اجتماعی تثبیت شده بود. اما این کاملاً نادرست است اگر در این مورد از شغلی بنام سیاست صحبت شود. سیاست در آتن به حیث حرفه عملی نمی شد. هر شهروند مستحق بود که در مجمع عمومی شرکت کند. جبران معاش روزانه امکان مشارکت و گرفتن مسؤلیت در دفاتر را برای هر شهروند مساعد می ساخت که ممکن در غیر آن توان آن را نمی داشت. هر شهروندی حق و عملاً امکان آنرا داشت که در مجمع عمومی رشته سخن را در دست بگیرد. از جمله 6000 شهروند قاعداً در مجمع عمومی، 200 تا 500 و در بعضی وقتها تا 1000 نفر در مجمع دادگاه حاضر بودند. 500 شهروند عضو مجلس بودند و 700 شهروند کار دفاتر را به پیش می بردند. مشارکت بالفعل شهروندان با در نظر داشت 30000 شهروند کامل (منظور شهروندانی که حق مشارکت را داشتند مترجم) واقعاً خیلی بالا بوده است. شریک کردن رقم بالای شهروندان، قرعه کشی، تغیر هر

ساله مشاغل، پروسه سختگیر پاسخگویی و نظارت، جلوگیری به موقع از عوام فریبی و هیستری (هیجان) عامه به وسیله روندهای نظارت فوق العاده قضایی و هم چنین واگذاری قانونگزاری به نوموتیتها- اینها همه ابزار نهادینه شده تثبیت یک حاکمیت فراگیرتر مردمی را به نمایش میگذاشت. شکاف بین حکومت کنندگان و حکومت شوندگان به مانند عصر حاضر که غالباً به دلیل فاصله مکانی و سیستم نمایندگی نهادینه شده است، در دموکراسی آتن بیگانه بود. هر چند تفاوت‌های رسمی در مورد تأثیر در مشورت و تصمیم در مجمع عمومی وجود داشت.

استعداد هر شهروند یک اصل شناخته شده بود که در مورد تمام مسائل مشورت بدهد، تصمیم بگیرد و عهده دار وظایف رسمی شود. این تا حدودی باعث ایجاد یک فضای مشترک در مورد مجمع عمومی، مشاغل رسمی، محکمه سوگند، آموزش و پرورش، انجمنهای فرهنگی، مکتب‌ها و هم چنین فعالیت در مجمع عمومی و تصورات در باره دنیای زندگی سیاسی می شد که در آن فعالیت سیاسی خود به حیث یک ارزش مورد قبول همگانی بود. اگر یک بار دیگر از پیرکلئیس از روی روایات توکویدیس نقل قول کنیم: «ما نگرانی در مورد خانه خود و نگرانی در مورد شهر خود را در خود متحد می کنیم. زیرا اتحاد در نزد ما به معنی یکتایی است، کسی که در مسائل سیاسی شرکت نمی کند، او نه تنها یک شهروند خاموش است بلکه یک شهروند بیهوده نیز میباشد». به این سبب افلاتون این نظریه سقراط را یک اشتباه می دانست که می گفت دموکراسی در حقیقت یک اقدام مزخرف است، چون تمام تصامیم را در دست شهروندان عادی می سپارد. سقراط دولت را با یک کشتی مقایسه می کند که نمی شود آنرا بر اساس تصامیم آرای سر نشینان آن هدایت کرد. اما از طرف دیگر آنتیها به قدرت قضاوت هر شهروند حتی یک شهروند عادی خود هم متیقن بودند. اما سقراط آنچه را که برای پولیس دموکراسی آتن از بدیهیات بود، همراه با نهادهای آن مورد حمله قرار داد، چیزی که نه به شکل خیلی تعجب آوری باعث حکم مرگ او بوسیله نوشیدن جام زهر گردید. سقراط حاکمیت توده ها، قوانین و صدور احکام آنها را به رسمیت می شناخت و به این سبب این نصیحت رفقایش را رد کرد که از آتن فرار کند تا حکم مرگ در موردش عملی نگردد. این عمل قاطع و نجیب سقراط شالوده شهرت دیرپای او و شالوده برخوردار انتقادی فلسفه سیاسی و دموکراسی را ریخت.

محکمه سقراط و واکنش فلسفی افلاتون در مورد مرگ او نشانگر نقطه های عصبیت آمیز دموکراسی آتنی می باشد که از طرف منتقدین همان عصر و تیوری پردازان معاصر همیشه به بحث کشیده می شود. حقی بنام آزادی بیان در آن زمان وجود نداشت که سقراط به آن استناد ورزد. به چنین چیزی کسی در آن زمان آشنا نبود. او به حیث یک شهروند فعال سیاسی می توانست تا از حق تغییر حکم در مورد خودش در مجمع عمومی استفاده کند، از وگوریا در مورد او نیز معتبر بود. در عین حال ازونومیا یعنی حق مساوی در برابر قانون نیز برای او اعتبار داشت. به این خاطر او می بایست که در برابر قانون توده های آتن گردن می نهاد. آزادی فراتر از آن چیزی که در قانون آتن تعیین شده بود، قابل تصور نبود و حقی برای اپوزیسیون وجود نداشت. حقوق بشر فسخ ناشدنی مانند آزادی عقیده، که معتبرتر از رأی اکثریت باشد در عهد باستان مفهومی نداشت و اینها دستاوردهای دموکراسی و حقوق اساسی مدون شده ای مدرن است. چیزی به نام مساوات طوری که آتنی ها آنرا می دانستند نیز مساوی با مساوات متعلق به فرد و قبل از همه مساوات شناخته شده ای حقوق فردیت نبود. افراد خود را از طریق عضویت شان به دولت-شهر آتنی تعریف میکردند؛ در دولت-شهر آنها آزاد و مساوی بودند. موقف شهروندی از نظر سیاسی از طریق عضویت تعریف می شد و بدون تعلق به دولت-شهر حقوق فردی به حیث مشخصه شخصی، قابل تصور نبود. در اینجا است که مرز های مدل دموکراسی دولت-شهر آتنی نشانی می شود.

تمام باشندگان آتن به هیچوجه شهروند نبودند تا از حقوق کامل سیاسی برخوردار باشند. از حدود 200000 باشنده که 60000 مرد در آن جمله بودند فقط در حدود 30000 مرد شهروند کامل به حساب می آمدند. زنان، میتوکها یعنی بیگانگان که در آتن زندگی و کار میکردند و بردگان شهروند نبودند. اینها اجازه اشتراک در دموکراسی دولت-شهر آتن را نداشتند. شمولیت تمامی شهروندان مرد بدون وابستگی از منشأ و دارایی و سطح سواد و موقف، در برابر ممانعت تعداد قابل ملاحظه از باشندگان قرار داشت. جماعت کویونیا (از شهروندان)، هم جزء پولیس (توده) بودند و هم همزمان حق شتراک

نداشتند: شهروندان آزاد و مساوی بودند و همزمان بردگان و نابرابرها شهروند نبودند. آتنی‌ها از موقعیت ویژه خود آگاهی داشته و در سده چهارم ق م در زمینه قبول حق شهروندی، آتنی عملاً از خود سختگیری نشان داده و در این زمینه ممانعت و سختگیری را نسبت به نرماش ترجیح میدادند. آنسوی دولت-شهر قوانین دیگری به مانند اویکوس معتبر بود. تحت اویکوس بخش بودجه تجاری، اجتماعی و خصوصی فهمیده می‌شد و مسائل اجتماعی و اقتصادی جزء سیاست نبودند. در مجمع عمومی در باره سیاست اقتصادی، سیاست اجتماعی (سوسیال) حتماً بحث هم نمی‌شد چه رسد به آنکه در باره چیزی تصمیم گرفته شود که مربوط به توازن تفاوت‌های اقتصادی و اجتماعی باشد، تا بتوان تحت آن چیزی بنام عدالت اجتماعی مطرح نمود، یعنی چیزی که مشابه به دموکراسیهای مدرن و دولت‌های رفاه اجتماعی باشد. همین‌طور علایق اجتماعی و اقتصادی نیز در سیاست به گفتگو کشیده نمی‌شد. سوال‌ها تقسیم مالکیت هم محتوای سیاسی نداشت، چیزی که بدون تردید معامله روزانه سیاست را آسان می‌کرد.

دموکراسی دولت-شهر نه تنها مرزهایش را معین می‌کرد، بلکه مملو از پیش شرطها و شرایطی هم بود که برای شگوفایی دموکراسی بی‌نهایت ضروری تلقی میشدند. بنیاد دموکراسی دولت-شهر در سهمگیری عملی شهروندان گذاشته شده بود. شهروندان باید خود این آمادگی را میداشتند که یک قسمت بزرگی از وقت خود را قربانی مجمع سیاسی و فرهنگی بکنند. دموکراسی ریشه در فضیلت شهروندان داشت، شهروند به هیچوجه و نباید به عنوان یک انسان «احمق» از سیاست دوری میکرد. اما همه شهروندان از این حق‌شان که در مجمع عمومی صحبت کنند، استفاده نمی‌کردند. اگر واقعاً این‌طور می‌بود، دموکراسی همایشی در نطفه از بین می‌رفت. این دموکراسی پر از پیش شرطها نیز بود. یکی از این پیش‌شرط‌ها به قضاوت کشیدن قوه و یا استعداد قضاوت سیاسی شهروندان بود که در پارچه‌های کم‌دی‌تأثیر، استعداد افراد در آنجا در معرض نمایش گذاشته می‌شدند. موجودیت بردگان برای یک گروه کوچکی از شهروندان امکان معافیت از کار روزانه را که بخاطر بقا زندگی یک الزام بود این زمینه را مساعد می‌ساخت، تا برای آنها وقت اضافی برای مشوره و واکنش باقی بماند. با وجودی که از نظر سنتی ارسطوکرانها آنرا حق خود می‌دانستند، اما در دموکراسی انتظار مشوره از سایر شهروندان نیز می‌رفت. سرانجام آتن از زمان پیمان دریایی آتنی-دلیشی به بعد، فرمانروایی را به وجود آورد که امکان پیشرفت معاملات تجاری را آماده ساخت و سیاست امپراتوری به سود دموکراسی آتن تمام شد. با ازدیاد جنگهای دریایی این نیازمندی ایجاد شد که پاروزنان را که جزء بی‌نویان بودند ولی در جنگ اشتراک می‌ورزیدند، نیز جزء جامعه شهروندی نمایند و دموکراسی دولت-شهر را تبدیل به آن چیزی کنند که شد و تا امروز مورد حیرت همگان شده است: حاکمیت شهروندان آزاد و مساوی و توسعه قلمرو دریایی باعث درآمد، و باج بیشتر شد و معاملات تجاری بزرگتری را ممکن ساخت که توسط آن برای مصارف اقتصادی آتن یک بنیاد مطمئن ایجاد گردید. دموکراسی، حقوق روزانه شهروندان اشتراک‌کننده در مجمع عمومی، بناء کردن ساختمانهای کلتوری و تئاترها مصارف هنگفتی ایجاد می‌نمودند. این مصارف تا اندازه‌ای توسط کمکهای شهروندان با بضاعت تأمین می‌شد و تا اواخر سده پنجم ق م فرمانروا خود نیز کمک نمود تا جبران اقتصادی بهای دموکراسی را کرده باشد.

تجربه دموکراسی دولت-شهر آتن نشان داد که زمینه‌های خطر در درون دموکراسی نیز وجود دارد و همزمان نیز نشان داد که کدام وسایل دفاعی و میکانیسمهای در دست گرفته شده می‌تواند تا دموکراسی را در مقابل آسیب پذیری‌های خودش مقاوم بسازند. در سال 411 ق م مجمع عمومی برای انحلال نظام دموکراسی رأی داد و قدرت را به شکل موقتی به یک شورای 400 نفره مردان سپرد تا نوع دیگری از نظام دولتی را آماده نماید. اما وقتی که آنها آمادگی گرفتند تا و طنپرستان سپارتا را بر مسند قدرت بشانند، این بازی موقتی به اتمام رسید و بعد از آنکه الکیبیادیس فرمانده کل قوا نظامی شد دوباره دموکراسی را برقرار نمود. این دوره محدود، در سال 404 ق م بعد از پیروزی سپارتا در برابر آتن و حاکمیت 30 رژیم موقتی حاکمان ستمگر به همین مشابهت یکبار دیگر نیز تکرار شد که چشم‌انداز خوبی از پارادوکسهای تعیین‌کننده دموکراسی را نمایان نموده و دموکراسی‌های معاصر را نیز بخود مصروف می‌سازد. وقتی مردم آزاد باشد که هر تصمیمی بگیرد، پس می‌تواند که دموکراسی یعنی

خود را نیز از بین ببرد و حاکمیت دیگری مانند حکومت دیکتاتوری و استبدادی را جایگزین آن کند. چیزی که در یونان به زودی علاج یافت، اما در آلمان 1933 با سپردن قدرت زیاد به هتلر اثرات مصیبت باری را از خود بجا گذاشت. در آتن طوری معلوم شد، این رویدادها به منتقدین دموکراسی قبل از همه حق به جانب افلاتون بود که دموکراسی را یک نظام خیلی غیر مستحکم میدانست و آنرا نظامی ارزیابی میکرد که در آن بازی برای عوامفریبان خیلی آسان است، زیرا مردم «در عادات ساده، در نظر و رای غیر ثابت بوده و به وسیله و عده ها، خیلی به آسانی قابل اغوا می باشد». در نتیجه مردم در موقعیتی قرار ندارند که مسئولیت حاکمیت را خود بدوش داشته باشند. اکنون دیگر آتن تدابیر احتیاطی بنیادی را اتخاذ نموده بود تا از عوامفریبی و جنون جمعی جلوگیری کند. عوامفریبان می توانستند که مورد پیگرد قانونی قرار گیرند و طبق قانون اوستراکیسموس تبعید شوند و تصامیم مجمع عمومی می توانست که در دادگاه زیر سوال قرار گیرد. سر انجام در سده 4 ق م چرخشی بوجود آمد که به معنی دگرگونی محتاطانه نهادهای دموکراسی از شکل رادیکال آن به طرف اعتدال آن بود. پروسه وضع قانون بعد از این در دو مرحله، در مجمع عمومی و در پیش نوموتیتها، صورت می گرفت. آتن هر چند بدینوسیله تا سال 322 ق م دارای یک دموکراسی رادیکال بود، زیرا تمام مردان با رسیدن به سن قانونی شهروندان کامل حساب می شدند. اما دموکراسی خود معتدل به حساب می آمد، زیرا نهادها در تدوین قانونگذاری صلاحیت های مختلف را مدنظر داشته و نوموتیتها نسبت به مجمع عمومی حق کنترل بیشتری را داشتند. به این ترتیب این نه تنها به معنی برگشت کامل مدل دموکراسی دولت-شهر آتن نبود، بلکه پیدایش خطوط تکاملی جدیدی بود که برای دموکراسی مدرن دارای ارزش می باشند. پیشرفتهای سده 4 ق م برای منتقدین یونانی دموکراسی کافی نبود. آنها خواهان محدوده تنگ تری برای دموکراسی بودند. آنها می خواستند تا قدرت مردم را فقط به این محدود کنند که کارمندان دولت را انتخاب نمایند و از آنها حساب دهی بخواهند اما تصامیم را فقط به قضات محول نمایند. ارسطو یک نظام ایدال سیاسی را ترکیبی از دموکراسی و اولیگارشسی می دانست یعنی حق مساوی رای به همه شهروندان اما انتخاب تصمیم گیرها (صاحبان تصمیم) فقط بر اساس شایستگی و نفوذ باشد. ارسطو این ترکیب را در زمان خودش بعد از مطالعه و کاوش چندین قانون اساسی مختلف یونان ارائه نمود و از روی آن توپولوژی (گونه شناسی) دموکراسی را بسط و توسعه داد که برای بحث دموکراسی نتایج منطقی را دنبال داشت. مدل ارسطو به سه نوع تقسیم قدرت تکیه دارد که ریشه آنرا می شود تا زمان پیندار (Pindar) و هرودت تعقیب کرد: حاکمیت یک نفر، حاکمیت اقلیت و حاکمیت اکثریت. ارسطو انواع قوانین اساسی شناخته شده را به شش نوع سیستم بندی نمود. معیار تقسیم بندی او از یک طرف مربوط به تعداد حکمرایان می شد و از طرف دیگر به نوع حاکمیت ارتباط داشت. نوع حاکمیت، کیفیت نوع دولت و قانون اساسی را تعیین می کرد. درجه کیفیت از روی این معلوم می شد که آیا حکمرانان برای علایق تمام جامعه کار می کنند و یا خیر. بهترین قانون اساسی آن بود که حکمرانان به نفع تمام جامعه کار می کردند و بدترین قانون اساسی آن بود که حکمرانان به نفع شخصی خود کار می کردند. بر اساس معیارهای کمی تعداد حکمرانان، بهترین نوع قانون اساسی موناشرسی و بدترین آن حاکمیت مطلق فردی بود. حاکمیت اقلیت ارسطوکراتها به دو نوع تقسیم می شود بهترین آن حاکمیت ارسطوکراتها و بدترین آن حاکمیت اولیگارشسی بود. در جای که اکثریت و یا همه حاکمیت را در دست داشتند، یا دموکراسی حاکم است که از نظر ارسطو بدترین شکل قانون اساسی بود و یا پولیتی که قانون اساسی خوبی پنداشته می شد.

یک نظام خوب و مستحکم در جامعه فقط وقتی می تواند بدست آید که تفاوت های اجتماعی موجود در جامعه از طریق نهاد ها جبران شود. به این وسیله تفاوت اساسی بین دموکراسی و اولیگارشسی در آن بود که در دموکراسی حاکمیت بی نوایان و در اولیگارشسی حاکمیت بانوایان منعکس می شد. مهم این بود که نوع ترکیبی آن را باید پیدا نمود که تفاوت های اجتماعی را در دولت شهر متعادل کند، از نظر سیاسی آنرا خنثی و همزمان قشر متوسط را که از نظر ارسطو نقش مهمی در استحکام نظام داشت، باید تقویت می کند. از نظر ارسطو بهترین نظام یک چیزی بین دموکراسی و اولیگارشسی بود. او این نوع نظام را پولیتی نام گذاشت. که عبارت از یک نوع دموکراسی معتدل میباشد که در آن همه شهروندان از حقوق شهروندی برخوردار اند اما امکانات مشارکت سیاسی در حکمروایی متفاوت می

باشد. از قانون اساسی اولیگارشی، دموکراسی میانه روی را اقتباس نمود زیرا اشغال دفاتر واجد شرایط بود. در مدل ترکیبی ارسطو ما دو طرز دید را دیده می توانیم که برای دموکراسی مدرن نیز راهنما شده می تواند. پایه و اساس جامعه سیاسی را شهروندان فعال تشکیل می دهند. این تفکر دموکراسی است. اما حاکمیت اگر به علایق شهروندان تنظیم گردد باید محدود و متعادل باشد حتا در جایکه مردم حکمروایی می کند. این است پرنسیپ محدود کردن حاکمیت که قبل از همه در سده 18 و 19 به عنوان پرنسیپ دموکراسی لیبرال به نمایش گذاشته شد.

